



ویژگی‌های اخلاقی
شیخ حسنعلی نخودکی

هیچ‌گاه در خانه شیخ حسنعلی به روی بیماران- گرفتاران و مستمندان بسته نمی‌ماند و از اینکه مردم وقت و بی‌وقت برای حل مشکلات خود به منزل شیخ مراجعه می‌کردند، چهره درهم نمی‌کشید و حتی غیرمسلمانان از الطاف او بر خوردار بودند و برای پرآورده شدن حوائج خود به او متوسل می‌شدند. یکی از جلوه‌های بارز شخصیت این عالم فرزانه، زهد و بی‌اعتنائی نسبت به دنیا و مظاهر دنیوی بوده است. وی از مناصب دنیوی دوری می‌کرد و پیوسته به یاران و دوستان سفارش می‌کرد که از این مناصب پرهیز کنند و از دست‌دادن آن را مهم ندانند. هجرت او به شهرهای مختلف، به‌ویژه در دوران جوانی، حکایت از آن دارد که او از تعلقات دنیوی آزاد بوده است. از مردمی که برای رسیدن به مقاصد خود در اطراف چنین کسانی جمع می‌شدند، گله و شکایت نداشته، طریقه و مشرب خود را از آنها جدایی دانست. وی در جواب یکی از دوستان و ازادتمندان می‌نویسد: «... مادام که چشم بر این متاع بی‌قدر و این دنیای پست، دوخته‌داری، بدان که معامله تو با زبان همراه و اساس معنویت هم‌عنان تباهی است، و روی تو در قیامت عبوس خواهد بود و گمان میر که زیرگانه عمل می‌کنی؛ بیس از این خانه هلاکت، پهلوسه نهی کن و روی به سوی خانه آخرت نما تا روی تو خرم گردد و دیده‌ات به سوی پروردگار ناظر و روشن شود».

منبع: تاریخ علمای خراسان، میرزا عبدالرحمن مدرسی

روایت نیکان

روایتی از سیره و سبک زندگی حاج شیخ حسنعلی مقدادی اصفهانی

روایت‌هایی از سیره و سبک زندگی حاج شیخ حسنعلی مقدادی اصفهانی

غذای شبهه‌ناک را از خانه دورکن

حاج شیخ حسنعلی مقدادی اصفهانی، مشهور به نخودکی اصفهانی، عالم و عارف دینی، مشهور به داشتن کرامت و استجابت دعاست که سبک زندگی خاصی داشت و یکی از ویژگی‌های اخلاقی وی، تلاش و کوشش برای کسب روزی حلال در زندگی بود. حاج شیخ حسنعلی از علما و عرفای شیعه در قرن سیزدهم و چهاردهم بود که تحصیلات علوم دینی را در اصفهان و نجف اشرف گذرانده و از استادانی چون جهانگیر خان قشقایی، سیدمر تقی کشمیری، آخوند ملامحمد کاشی، میرزا حبیب‌الله رشتی، سیدمحمد فساارکی اصفهانی، سیدمحمد کاظم طباطبایی

نان شمارا من می‌رسانم

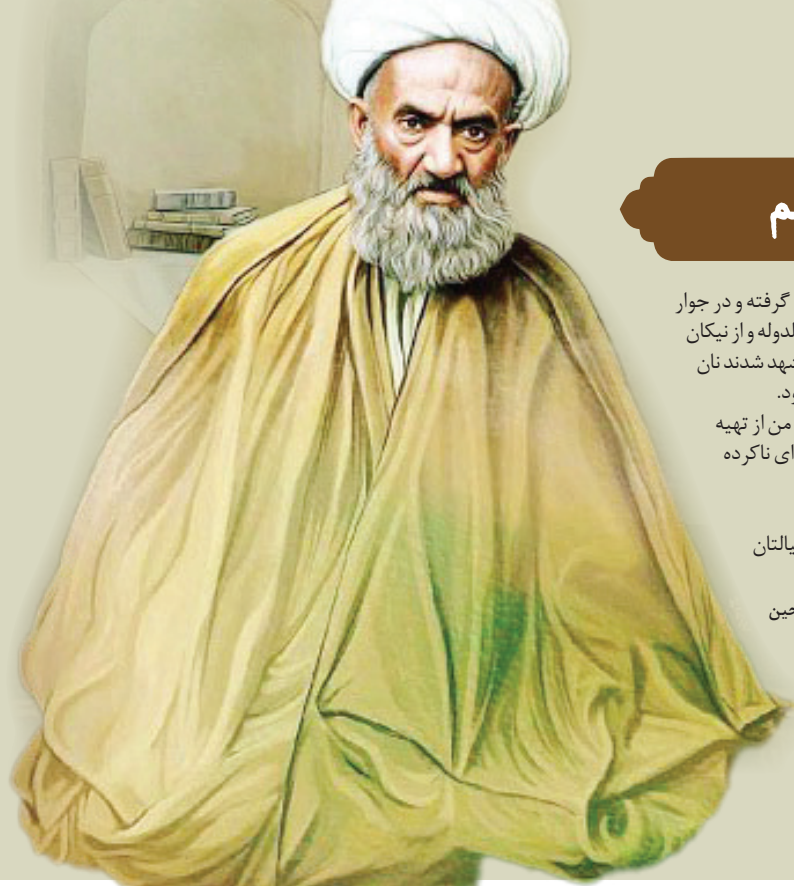
میرزا ابوالقاسم‌خان به مشهد آمده و در کاروانسرای محمدیه اتاقی گرفته و در جوار حضرت رضاع) پناهنده شده بود. او که خواهرزاده جان‌محمدخان علاءالدوله و از نیکان روزگار بود، در شرایط سخت گرفتار شده بود، چون وقتی روس‌ها وارد مشهد شدند نان کمپا شد و برای میرزا ابوالقاسم‌خان و امثال او تهیه نان مشکل شده بود. میرزا ابوالقاسم‌خان به حرم خدمت حضرت مشرف شد و عرض کرد آقا من از تهیه نان عاجزم.خود می‌دانید که چگونه این نیاز من را برآورده کنید که خدای ناکرده دستم به سمت روزی حرام نرود.

او حرف‌هایش را به زبان آورد و به کاروانسرا برگشت.

ساعتی نگذشته بود که حاج شیخ حسنعلی نخودکی آمد و گفت:شما خیالنان

از حیث نان راحت باشد من نان شما را می‌رسانم.

منبع: حکایات صالحین



شیخ روزی حلال خود را با روزی ناثواب مخدوش نمی‌کند

حاج‌شعاع‌التولیه از اینکه نتوانست شب عید آن اتاق را چراغانی کند سخت ملول شد. حاج‌شعاع‌التولیه روز دیگر به صحن رفت و در اتاق را زد. شیخ حسنعلی در را باز کرد ولی به حاج‌شعاع‌التولیه اجازه ورود به داخل اتاق را نداد. شعاع‌التولیه با خشم و سرزنش گفت: به چه دلیل کلید اتاق را تحویل نداده‌ای؟ با شیخ‌حسنعلی تندی بسیار کرد، شیخ به تمام حرف‌های او گوش داد اما جوابی نداد. شیخ حسنعلی به داخل اتاق بازگشت و پس از چند لحظه با یک سجاده از اتاق خارج شد و بیرون رفت. حاج‌شعاع‌التولیه با خود فکرهای ناتوانی کرد؛ اینکه شیخ حسنعلی در استفاده از متعلقات به دیگران بی‌پرواست و مرزی بین حلال و حرام سرش نمی‌شود. بعد با خود اندیشید، حالا شیخ‌حسنعلی برای حمل اثاثیه خود کارگر باربری را خواهد آورد، اما هر چه منتظر ماند، نه شیخ و نه کسی دیگر بازنگشتند. شعاع‌التولیه ناچار به داخل اتاق رفت، دید خالی است.

پرهیز از لقمه حرام و شبهه‌ناک

شیخ محمدعلی فانی چند سالی در خدمت دایی خود، حاج شیخ حسنعلی نخودکی در مشهد مقدس بود. گاهی شیخ حسنعلی با حاج شیخ عباس قمی و حاج‌شیخ علی‌اکبر نهبانندی روزهای تعطیل به خارج شهر می‌رفتند. شیخ محمدعلی فانی هم در خدمت او بود و از صحبت‌های شیرین او لذت می‌برد.

حاج‌شیخ حسنعلی حدود هشت بار به مشهد مقدس مشرف شده بود و مخارج مسافرت را از راه حکاکی تأمین می‌کرد. او در نهایت بی‌الایشی زندگی می‌کرد. لباس بسیار ساده‌ای از کرباس داشت و خوراکش محدود بود و دقت فراوان داشت که از خوراکی‌های شبهه‌ناک نخورد. اعتقاد شدیدی به کسب مال حلال داشت و دوست نداشت هرگز مال شبهه‌ناکی به زندگی او و اطرافیانش وارد شود. روزی یک مجمعه غذای لذیذ به در خانه او آوردند.

شیخ محمدعلی فانی رفت و آن مجمعه غذای لذیذ را گرفت.

حاج‌شیخ حسنعلی گفت بگو فردا قبل از ظهر بیایند و ظروف آن را بگیرند.

شیخ محمدعلی فانی مجمعه را داخل منزل آورد.

حاج‌شیخ حسنعلی به او دستور داد غذاها را ببرد در منزل فلان شخص در فلان کوچه و فردا صبح اول وقت برود و ظروف آن را بگیرد. چون مدتی بود شیخ محمدعلی فانی غذای لذیذ نخورده بود این کار برایش گران بود.

بالاخره بعد از چند روز گله کرد که چرا غذاها را در منزل مصرف نکردید.

حاج‌شیخ حسنعلی گفت: این غذاها از حقوق شخصی بود که در اداره دارایی کار می‌کرد و خوردن آن برای ما صحیح نبود ولی آن را به کسی دادم که برای او حکم خوردن میته را داشته که برای بعضی میته حلال می‌شود.»

شیخ محمدعلی فانی بعدها هر جا نشست درباره شیخ حسنعلی نخودکی گفت . او در طول زندگی خود، تقوا، پرهیزگاری و هوشیاری عجیبی داشت. ریاضات شرعیه و توسلات به ائمه اطهار علیهم‌السلام و پرهیز از لقمه حرام و شبهه‌ناک و تلاش برای کسب روزی حلال باعث این همه عظمت شده بود. بعضی گمان می‌کنند با یک چله نشستن یا با اذکار و اوراد می‌توانند مثل شیخ حسنعلی نخودکی بشوند و حال آنکه کمتر کسی تحمل زحمات و سختی‌های طاقت‌فرسای آن مرد بزرگ را دارد.

منبع: نشان از بی‌نشان‌ها



منزل حاج شیخ حسنعلی نخودکی در حرم امام رضا(ع)



بعد از خوردن غذای حرام بوی رستگاری ندید

روزی «شریک بن عبدالله»^{۱۱} به خواست مهدی خلیفه عباسی پیش او رفت.

مهدی به او گفت: باید حتماً یکی از سه کار را انجام دهی.

شریک سؤال کرد: کدام سه کار؟

مهدی گفت: یا قضاوت را از سوی من بپذیری یا تعلیم فرزندم را بر عهده بگیری یا غذایی (با ما) بخوری.

شریک فکری کرد و گفت سومی از همه آسان‌تر است.

مهدی او را نگه داشت و به آشپز گفت: انوعی از خوراک مغز آمیخته با شکر و عسل برای او فراهم ساز.

هنگامی که شریک از آن غذای بسیار لذیذ و (طیبعاً حرام) فارغ شد، آشپز رو به خلیفه کرد و گفت: این پیرمرد بعد از خوردن این غذا هرگز روی رستگاری را نخواهد دید.

همین‌گونه هم شد و شریک بن عبدالله بعد از این ماجرا هم به تعلیم فرزندان آنها پرداخت و هم منصب قضاوت را از سوی آنها پذیرفت.

منبع: مروج الذهب

۱۱ از بزرگان شهر کوفه که دانشمند و قاضی بود.

فروش آبلیموی ناخالص!

عطار مشهوری در کربلا بود که مریض شد و کل اجناس دکان و اثاث منزل خود را برای معالجه فروخت اما ثمر نکرد و اکثر طبیبان از او اظهار ناامیدی کردند. شیخ عبدالحسین خوانساری یک روز به عیادت مرد عطار رفت، او بسیار بدحال بود و به پسرش می‌گفت اسباب منزل را به بازار ببر و بفروش و پوش را بیآور برای خانه مصرف کن تا به خوب‌شدن یامردن راحت شوم!

شیخ عبدالحسین خوانساری گفت: این چه حرفی است می‌زنید؟!

مرد عطار آهی کشید و گفت: من سرمایه زیادی داشتم و دلیل پولدار شدن من این بود که یک سال مرضی در کربلا شایع شد که پزشکان علاج آن را منحصر به آبلیموی شیرازی دانستند. آلبیمو گران و کمیاب شد. هوای نفسم به من گفت: قدری آلبیمو داری، چیز دیگری به آن اضافه کن و به قیمت آلبیموی خالص بفروش تا پولدار شوی. همین کار را کردم و آلبیمو در کربلا منحصر به دکان من شد و سرمایه زیادی به‌دست آوردم. تا جایی که در صنف خودم به «پدر پول‌های هزارهزاری» مشهور شدم. مدتی نگذشت که به این بیماری مبتلا شدم؛ هر چه داشتم برای معالجه فروختم، اما فایده نکرد. خودم فهمیدم ریشه این درد و مرض من از کجاست. حالا از آن همه ثروتی که به آن شکل به‌دست آورده بودم فقط همین متاع مانده است که گفتم این را هم بفروشد؛ یا خوب می‌شوم یا می‌میرم و از این بیماری خلاص می‌شوم.

منبع: حکایات صالحین

خداوند روزی حلال را می‌رساند

سال‌های پایانی عمر بابر کت آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدکاظم یزدی، مرجع بزرگ عالم تشیع از راه رسیده بود و ایشان می‌خواست برای موضوع مهمی تصمیم بزرگی بگیرد. به همین منظور، روزی عده‌ای از بزرگان نجف را در جلسه‌ای گرد هم آورد و آتفر را به‌عنوان وصی برای خود معین کرد تا پس از مرگش مقداری از وجوهات شرعیه را که نزد ایشان بود، به مجتهد بعد از وی تحویل دهند. در همین حال، یکی از نوادگان ایشان به نام حاجی آقارضا، صاحب کتاب «بزم ایران» به سیدمحمد کاظم گفت: بعضی از نوادگان شما یتیم هستند و تابه‌حال تحت سرپرستی شما بوده‌اند. خوب است چیزی از این اموال را هم برای آنها تعیین کنید. سیدمحمد کاظم با آن حال کسالتی که داشت، گفت: نوادگان من اگر متدین هستند، خدا روزی حلال به آنها می‌رساند؛ وگرنه چگونه از مالی که از آن من نیست به آنها کمک کنم؟ و به‌این ترتیب حاضر نشد از اموال بیت‌المال استفاده شخصی کند و به فرزندانش بخوراند و همین امر باعث شد که در آینده، فرزندان و نوادگان ایشان جزو ستارگان علم و اندیشه و از فقها و صاحب‌نظران طراز اول عالم اسلام شوند.

منبع: ماهنامه موعود

همیشه‌پسری

داستان

● ۱۸ تیر ۱۴۰۳

● دوره جدید ● شماره ۱۲

● ۸ صفحه